

ای صبا کبر از آن کشن بخاریا
 چهار دان برین قطعه بکنی مز
 هر چه کبکی از آن عمل کنی بکوی
 و علامت آن کرمه باشد برود
 خبر داری اگر درین باب کوی
 بکل روی تو ذرات همانند
 دل پر از زرقعی که درین عالم

صبا کبر الغزل حافظ تیرین پت
 کی صبا کبکی از خاک ره یاریا

ای بر روی تو از آن کشن کف
 آتش سوزنده را نتوان بچراغ
 دور بینانی از آن نگرستی تا
 خیزش قاپلنت را در کوزه
 در کعبان هر که از سر بیخ درین است

از دواج لاله کشن زیبا در دجبار
 با کمال آتشبایی هر زبر بجا نزار
 از هلاک شک را کوی سخن نمانی بکوت
 چشم هر من چشم کند از آن کعب
 تو حسن لاله کوی سخن نمانی بکوت
 چاکه نما از آن شک خوار عدم میدار کرد

پرده از پوشیدنی رویان بجا با کرد
 طافه در بسته بر کعبان چیا دارد و طهار

ای زلفه از آن کشن بلند تر
 از بر سواهی خشی سخی بجز زلفت
 هر چند بجز رشته نو کوی کوی
 هر چند نار بیا بی طالع خود تر
 تا خفا کمال در سیه از رونم
 صبا کبکی سیم بود بر سر مه

انواع